



«کردوانی»، یکی از کلمات نادر در شعر قطران

شهره معرفت*

استادیار گروه تصحیح متون فرهنگستان زبان و ادب فارسی

(از ص ۴۳ تا ۵۵)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۳/۲۵، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۶/۲۶

علمی-پژوهشی

چکیده

شعر فارسی در قرون چهارم و پنجم هجری در قیاس با شعر ادوار دیگر، آینه طبیعت است. شاعر این دوره بیشتر از عناصری سخن می‌گوید که مخاطب او، شاه و درباریان، آن‌ها را می‌بینند و می‌شناسند؛ از جمله این عناصر، منسوجات، انواع پارچه‌ها و جامه‌هایی است که چه بسا امروز نوع و نام آن‌ها در طی تاریخ تغییر یافته باشد، و «کردوانی» یکی از آن‌هاست که منسوجی است ضخیم و از جمله در صاف کردن شراب، بستن زخم و دوختن خیمه یا سراپرده و نیز در تن‌پوش جنگی به کار می‌رفته است. این منسوج انواعی داشته است که برخی از آن‌ها بهایی بوده و برخی ارزش چندانی نداشته است. کردوانی در فرهنگ‌های فارسی نیامده و در شعر فارسی نیز بر اساس جست‌وجوهای نگارنده، تنها در شعر قطران تبریزی، شاعر معروف قرن پنجم، مطرح شده است. در این مقاله، ما درباره اصل کلمه کردوانی، خاستگاه آن و کاربردهایش، بر مبنای شعر قطران و با کمک منابع عربی و فارسی سخن گفته و نشان داده‌ایم که این پارچه به ناحیه‌ای از آذربایجان منسوب است، در آنجا بافته می‌شده و از دیرزمان به جامعه عربی‌زبان راه یافته است. قطران هم که با زبان و متون عربی آشنایی داشته است، به احتمال این واژه را در متون عربی دیده است.

واژه‌های کلیدی: قطران تبریزی، شعر قرن پنجم، منسوجات، کردوانی، آذربایجان، زبان عربی.

۱. مقدمه

قطران تبریزی (متوفی: حدود ۴۸۵ق) نخستین شاعر معروف آذربایجانی است که دیوان او به دست ما رسیده است. محور اصلی شعر وی، چون شعر بیشترین شاعران هم‌روزگارش، مدح و عناصر مدحی است. یکی از ویژگی‌های شعر طبیعت‌گرای قرن پنجم، حضور طبیعت و عناصر طبیعی در ساختار بنیادی آن است؛ چنان‌که هست و چنان‌که مخاطب/ممدوح تجربه کرده است. از جمله این عناصر که قطران بارها به شکل‌های گونه‌گون در توصیف بخشندگی ممدوح یا توصیف طبیعت از آنها استفاده می‌کند، انواع منسوجات (پارچه‌ها و جامه‌ها) است؛ برای مثال، دربارهٔ بخشش ممدوح و جامه‌های گران‌بهایی که او می‌بخشد، می‌گوید:

نیم از آن کو مُدْهَب و منسوج^۱ بخشد خلق را هیچ شاهی نیست بخشیده حصیر و بوریا
(قطران، ۱۳۶۲: ۲۰)^۲

و «مُدْهَب» پارچهٔ زردوزی‌شده و زربافت است،^۳ مانند «منسوج» که پارچه‌ای ابریشمی است. یا در قصیده‌ای دیگر و همچنین در توصیف بخشش فراوان ممدوح گفته است:

از بسی دیبا که بخشیدی همی کمتر کسی بستر از مقراضی و بالین ز سقلاطون کند
(همان: ۸۴)

و در این بیت نیز «دیبا»، پارچهٔ ابریشمی نقش‌دار است و «مقراضی» و «سقلاطون» از پارچه‌های گران‌بها، چنان‌که از بیت برمی‌آید، پارچه‌ای ابریشمین‌اند.^۴ قطران در تغزل برخی از قصاید خود و در توصیف طبیعت نیز از رنگارنگی انواع منسوجات کمک می‌گیرد؛ منسوجاتی که نام آن‌ها در شعر شاعران آن روزگار بارها به کار رفته است و قاعدتاً برای مخاطبان، پادشاهان و درباریان شناخته شده‌اند:

جعفری‌دینار داده شاخ لولو را عوض ششتری‌دیبا گرفته باغ ملحم^۵ را بدل
ابر، زنگاری‌سلب گسترده بر چهر چمن باد، شنگرفی‌خلی^۶ آورده بر طرف جبل
(همان: ۱۹۹)

گفتنی است در نسخه‌های خطی دیوان قطران بیت‌هایی هست که در آن‌ها به نام پارچه‌ها و جامه‌هایی اشاره می‌شود که عواملی همانند ناآشنایی کاتبان، احتمالاً، با این نام‌ها، موجب حذف این بیت‌ها شده است؛ برای مثال، «بارانی» جامه‌ای است مشهور که آب در آن نفوذ نمی‌کند و آن را برای محفوظماندن از باران می‌پوشیده‌اند. این جامه از

جنس کرباس، پشم یا ابریشم بوده است و ظاهراً بر روی آن موم می‌زده‌اند؛^۷ و قطران آن را چنان به کار می‌برد که گویی در برابر «تیر باران» نیز پوشش مناسبی است:

تیرباران کنی از بازو بر خیل عدو بر ولی زان کف بارنده درم بارانی
ز پی خیل عدو هرگز نتواند دوخت تیرباران تو را چرخ فلک بارانی
(قطران، ش ۳۲۲: برگ ۱۲)

بیت دوم در دیوان چاپی و برخی از نسخه‌های دیوان قطران نیامده^۸ و اختیار ما از «ص»، معتبرترین نسخه شناخته‌شده از اشعار قطران است.

و همچنین است سرنوشت بیت دیگری که در دیوان چاپی نیامده است:

رومیان اندر میان مصمت^۹ دینارگون زنگیان اندر میان حله پیروزه‌رنگ

و «مُصَمَّت» (در لغت: یک‌دست، از یک ماده) که در این بیت «دینارگون: زردرنگ» توصیف می‌شود، پارچه یک‌رنگی است که با رنگ دیگری نیامیخته باشد (ابن انباری، ۱۴۲۴: ۱۵۱)؛ این پارچه یک‌رنگ در رنگ‌های مختلف بافته می‌شده است (مقریزی، ۱۴۱۶: ۵۸/۲ و ابن فوطی، ۱۳۸۴: ۲۲۸) و جایگاه تولید آن را شهر نیشابور نوشته‌اند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۵۸).

شناخت کامل هر یک از مجموعه‌کلماتی همانند مذهب، مصمت، ملحم، منسوج و ... چنان که در متون پیش از مغول به کار رفته‌اند، به جست‌وجویی درخور نیازمند است. ما در این مقاله به توضیح و تبیین «گردوانی/کردوانی»، یکی از کلمات نادر در شعر قطران پرداخته‌ایم و کوشیده‌ایم که با کمک شعر او و منابع فارسی و عربی، اصل کلمه، نوع پارچه، نوع مصرف و کاربرد و محل تولید آن را تا حد گنجایش مقاله روشن کنیم. نشانی نسخه‌های خطی در این مقاله:

- «ص»: نسخه بقعه شیخ‌صفی موجود در کتابخانه سالتیکوف شدربین سن‌پترزبورگ (ش ۳۲۲)، تاریخ کتابت: حدود ۱۰۵۲-۱۰۷۸ق، بی نام کاتب
- «مل»: کتابخانه ملک (ش ۵۲۸۵)، تاریخ کتابت: قرن ۱۳ق، بی نام کاتب
- «ن»: کتابخانه ملی تبریز (ش ۱۳۴)، بی تا [در ظاهر پیش از قرن نهم هجری]، بی نام کاتب؛ تنها نسخه مجلس دار دیوان قطران؛ اهدایی نخجوانی
- «ک»: کتابخانه ملی (ش ۳۲۲۴۶)، تاریخ کتابت: ۱۲۸۴ق، کاتب: کلهر کرمانشاهانی
- «ع»: کتابخانه مجلس (ش ۶۵۰۲۷)، تاریخ کتابت: ۱۳۳۶ق؛ کاتب: عبرت نایینی

- «م»: کتابخانه ملی (ش ۲۹۷۷)، تاریخ کتابت: شعبان ۱۲۶۹ یا ۲۳ صفر ۱۲۷۲ق، کاتبان: حسن الحسینی و محمدحسین نایب‌الصدر
- «د»: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ش ۳۲۸۳)، تاریخ کتابت: ۱۲۶۲ق، کاتب: کاظم بن مرحوم مغفور محمدعلی

۲. کردوانی

قطران در ضمن قصیده‌ای در ستایش ممدوح، شاه ابونصر جستان، می‌گوید:

| | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| تو آن جامه پوشی که دیدن نیارد | شه مصری و خسرو چینستانی |
| بس ایدون ببخشی به‌خواری که شاهان | نبخشند پشمینه باستانی |
| امیری، طمیمی به عمری بدیدی | به منسوج هرگز که بردی گمانی |
| ز جود تو منسوج شد چون منیر | طمیم شهی گشت چون شاهجانی |

و در ضمن آن، چنان که می‌بینیم، به انواع جامه (پشمینه، طمیم، منسوج، منیر و شاهجانی)^{۱۰} اشاره می‌کند.

از جمله پارچه‌هایی که در این قصیده به آن اشاره می‌شود، «کردوانی/گردوانی» است:

تو چونان دهی رزمه‌های نو اندر که دیگر شهان کرتۀ گردوانی
(قطران، ۱۳۶۲: ۳۸۱)

«نو اندر» برای ما روشن نیست. این بیت تنها در نسخه «د» آمده است که آن را با ضبط «تواندر»^{۱۱} آورده است (قطران، ۱۲۶۲: ۲۰۸). همین اندازه معلوم است که «تواندر»، تواندر»، نام پارچه‌ای گران‌بهاست و «رزمه‌های تواندر: تخته‌ها، بسته‌های پارچه‌ای است در برابر «کرتۀ گردوانی/گردوانی»؛ بسنجید با:

همه به بدره دهی جعفری و منصور همه به رزمه دهی ششتری و سقلاطون
(همان: ۲۷۹)

اما بیت مورد بحث در بخشندگی ممدوح قطران (امیر ابونصر جستان) است. شاعر می‌گوید: بخشندگی ممدوح چنان است که وقتی او، در نهایت کرم و بخشش رزمه‌های گران‌بهای «نو اندر» (؟) می‌بخشد، دیگر شاهان کرتۀ کم‌بهای گردوانی/گردوانی می‌دهند. بار دیگر در ضمن قصیده‌ای که در ستایش شاه فضلون است، می‌خوانیم:

از بر کس نیست چرخ کردوانی نیم از آن کز بر تو چرخ مراضی و سقلاطون بود^{۱۲}
(قطران، ش ۳۲۲: برگ ۴)

بنا بر این بیت، به اندازه نیمی از آن چرخ (پیراهن) «مقراضی و سقلاطون» که بر (تن) ممدوح شاعر است، پیراهن کردوانی بر تن دیگران نیست و بر این اساس، «کردوانی» (در برابر مقراضی و سقلاطون) جامه‌ای کم‌بها معرفی می‌شود. و از آنجا که گردوانی/کردوانی تنها در شعر قطران تبریزی آمده است، می‌توان احتمال داد که وجود و شهرت آن در درجه نخست، به منطقه زندگی قطران و دستگاه ممدوحان او اختصاص داشته است.

۳. «کردوانی» چیست؟

برای رسیدن به پاسخ، ما سخن خود را در سه بخش دنبال می‌کنیم:

۳-۱. کلمه و اصل آن

کردوانی در فرهنگ‌های مشهور فارسی نیامده است، در لغت‌نامه دهخدا که تا امروز جامع‌ترین فرهنگ فارسی است، ذیل «قردمانی»^{۱۳} و به نقل از منتهی‌الایرب بدان اشاره شده و هیچ توضیحی درباره آن نیاورده است.

آنچه تا حدودی معنای کردوانی را برای ما روشن می‌سازد، اطلاعاتی از فرهنگ‌های عربی است؛ اما در فرهنگ‌های عربی نیز به استقلال، به کردوانی پرداخته نشده و بیشتر در ذیل قردمانی^{۱۴} است که به آن اشاره می‌شود. خلیل بن احمد فراهیدی (متوفی: ۱۷۵ق/ نخستین مؤلف معروف فرهنگ لغت)، قردمانی را در معنای «نوعی زره» تعریف می‌کند (۱۴۱۰: ۲۶۰/۵). بر اساس گفته برخی، قردمانی با کردوانی متفاوت است؛ از جمله ازهری (م: ۳۷۰ق) ذیل «قردم»، «القردمانیة» را زره ضخیمی دانسته است مانند جامه کردوانی: «القردمانیة، الدرّوع الغلیظة مثل الثوب الكرّوانی»^{۱۴} (۲۰۰۱: ۳۰۵/۹؛ نیز ← جوهری، ۱۴۰۴: «قردم»؛ ابن منظور، بی‌تا: ۴۷۵/۱۲؛ الفیروزآبادی، ۱۴۱۵: «قردم»). از این سخن چنین برمی‌آید که کردوانی، جامه‌ای است ضخیم و وجه شباهت آن با قردمانی در ضخامت آن است. علاوه بر آن، کلمه «قردمانی» را معرب دانسته و اصل فارسی آن را چنین آورده‌اند: «کرْدماند» (ازهری، ۲۰۰۱: ۳۰۵/۹؛ ابن سیده، ۲۰۰۰: ۶۲۷/۶ و خفاجی، ۱۴۱۸: ۲۳۹)، «کرْدماند» (کرد + ماند) (ابن قتیبه، ۱۹۴۹: ۱۰۳۰؛ ابن منظور، بی‌تا: ۴۷۵/۱۲)، «کرْدماند» (ابن قتیبه، ۱۹۹۶: ۴۹۷)، «الکرْدماند» (ابن درید، ۱۹۸۷- ← ابن انباری، بی‌تا: ۲۶۷).^{۱۵}

جوالیقی (م: ۵۴۰ یا ۵۳۹ق) می‌گوید که «قردمانیة» سلاح آکاسره (پادشاهان ایرانی) است که آن را می‌ساخته و در خزانه‌هایشان برای وقت ضرورت نگاه می‌داشته‌اند و از این رو، آن را «کرْدماند» می‌خوانده‌اند.^{۱۶} (۱۹۹۰: ۴۹۰). جوالیقی کردوانی را به صورت «کردمانی»

آورده است (همان). از هری هم تأیید می‌کند که این سلاح، خاص پادشاهان بوده است (۲۰۱: ۳۰۵/۹ و نیز ← الجبوری، ۱۹۸۹: ۲۶۵ و ۲۶۶).
بیشترین فرهنگ‌های عربی، کلمه «قَرْدُمَانِي» را با این صورت مشکول کرده^{۱۷} و «قَرْدُوَانِي» را در ذیل آن آورده‌اند.

۳-۲. کاربردها

کردوانی، چنان‌که پیش از این هم گذشت، پارچه‌ای است ضخیم. نوع مصرف و کاربردها، در حدّ خود، از نوع و ارزش آن خبر می‌دهد و شاید از آن خبر بتوانیم این پارچه/جامه را بهتر بشناسیم:

* **در راق کردن شراب:** در کتاب *طبیّی مادة البقاء فی إصلاح فساد الهواء و التحرّز من ضرر الأوباء* نوشته تمیمی مقدسی (طیب و داروشناس قرن چهارم هجری) و در «صفت شراب میوه» آمده است:

بروق الجمیع براووق صوف أو خرقة کردوانی (همه آن [نوعی شراب میوه] را با پالونه‌ای از جنس پشم یا تکه پارچه‌ای کردوانی صاف می‌کنند) (۱۹۹۹: ۴۴۸ و ۴۰۹).

* **در بستن زخم:** ابن مسکویه (م: ۴۲۱ق) مؤلف کتاب معروف *تجارب الأعمم* می‌نویسد: *وَجَدْتُ سَاعِدَهُ قَدْ وَرَمَ وَرَمًا شَدِيدًا، عَلَى مَوْضِعِ الْقِطْعِ خَرْقَةً غَلِيظَةً كَرْدَوَانِي كُحْلِيَّةٌ مَشْدُودَةٌ بِخَيْطٍ قَنَبٍ* (ساعدهش به شدت ورم کرده بود، در جای بریدگی، تکه پارچه ضخیم کردوانی تیره‌رنگی نهاده و با نخ کنف بسته بود) (۲۰۰۳: ۲۱۸/۵).

همین عبارت ابن مسکویه را ابن ابی أصیبعه (متوفی: ۶۶۸ق) آورده و «قردمانی» را به صورت «قردوانی»^{۱۸} ضبط کرده است (۲۰۰۱: ۲۱۷/۲)؛ چنان‌که از عبارات این دو متن برمی‌آید، کردوانی پارچه‌ای ضخیم (خرقة غلیظه) و تیره‌رنگ (کحلیه) بوده و در بستن زخم استفاده می‌شده و علاوه بر پوشیدن روی زخم، ترشحات آن را هم جذب می‌کرده است. این کلمه در این معنی، همان است که امروزه بدان «باند» (مأخوذ از زبان فرانسه) می‌گوییم. در فرهنگ‌های فارسی، مثل *لغت‌نامه* معادل‌های مختلفی برای آن آورده‌اند؛ از جمله «خسته‌بند»، «هسته‌بند»، «تربند» و «مَریشم».

* **در پوشاک:** ابن عساکر (متوفی: ۵۷۱ق) در *تاریخ مدینه دمشق* در ترجمه حال «ابوحلحه بن الرّداد الشّاعر» دمشقی، از ابوتّمّام طائی (شاعر عرب، زیسته در قرن ۲ و ۳ق) نقل می‌کند که ابوتّمّام به دمشق رسید و به درگاه ابوحلحه آمد و اذن ورود خواست. ابوحلحه به غلامش گفت نامش را بپرس. ابوتّمّام به غلام گفت: بگو که اگر اجازه دهی

تا به حضور آیم، مرا بشناسی. ابوحلحه اجازه داد و ابوتمام بالا رفت و او جامه‌ای کردوانی بر تن داشت (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۵۲/۶۶).

* **در تن پوش جنگی:** از این پارچه، برای تن پوش جنگی هم استفاده می‌کرده‌اند. در تاریخ الإسلام ذهبی، در روایت نبرد اسماعیل بن احمد با عمرو لیث و اسیرشدن عمرو، از زبان اسماعیل آمده است:

أَنَا رَجُلٌ تُغْرِي مَصَافٌ لِلتُّرْكِ، لِباسِي الْكُرْدُوَانِي وَالْغَلِيظُ، وَلَا مَالَ لِي، وَرِجَالِي إِنَّمَا هُوَ جَيْشٌ يَغْيِرُ رِزْقِي (من مرزبانی هستم که با ترکان می‌جنگم، جامه‌ام کردوانی و ضخیم است و مالی ندارم و مردان من همان سپاه بی جیره هستند) (۱۹۹۱: ۲۳۶/۲۱).

کم‌بها بودن و ضخیم بودن این جامه از این عبارت ذهبی (متوفی: ۷۴۸ق) برمی‌آید. در شعر عرب هم، قردمانی در همین معنی آمده است^{۱۹} (← لیبید بن ربیعة، ۱۹۶۲: ۱۹۱).

* **در دوختن خیمه و سراپرده:** وقتی بدانیم در دوختن خیمه و سراپرده هم از کردوانی استفاده می‌کرده‌اند، می‌توانیم یقین کنیم که آن بافته‌ای ضخیم و مقاوم و در برابر آفتاب و باران، محافظی مطمئن بوده است. مقریزی (متوفی: ۸۴۵ق) به نقل از کتاب *التخائر* در ذکر «خزائن الخیم» از کردوانی در کنار دیگر انواع دیبا نام می‌برد و آن را نوعی از دیبا و از جمله خزاین پادشاهی و جنسی برای «فساطیط معمولة» (خیمه‌ها و سراپرده‌هایی که بر روی آن کار شده است) دانسته است (مقریزی، ۲۰۰۴: ۳۸۳/۲). همو در ذیل همان «خزائن الخیم» از «خیمه‌های کردوانی» نام می‌برد:

أَخْرَجْنَا مُسَطَّحاً دَبِيقِيّاً كَبِيراً مُدَّهَباً بِذَوَائِرِ كِرْدَوَانِي مَنْقُوشٍ [...] أَخْرَجْنَا مِنَ الْخِيَامِ الْكِرْدَوَانِي شَيْئاً كَثِيراً، وَأَخْرَجْنَا خِيْمَةً كَبِيراً مُدَوَّرَةً كِرْدَوَانِي مَلِيحَةَ التَّقْشِ وَالصَّنْعَةِ (از خزانه [بساط‌های دیبای لطیف بزرگ و طلاکاری شده با دایره‌های کردوانی نگارین... شمار زیادی خیمه کردوانی و خیمه کردوانی بزرگ گنبدی‌شکل و گرد با نقش و نگاری ظریف بیرون آوردیم) (همان: ۳۸۵/۲).

از جمله نخست مقریزی نکته دیگری هم برمی‌آید و آن اینکه از «کردوانی نگارین» برای آراستن انواع دیگر پارچه‌های گران بها استفاده می‌شده است.

۳-۳. خاستگاه

به گزارش مؤلف *حدود العالم*، نخستین کتاب جغرافیایی فارسی که به دست ما رسیده است، «گردوان»، شهرکی بوده است آبادان و با نعمت، از شهرهای ارمینیه و اران (۱۳۶۲: ۱۶۳). خاورشناس روس، مینورسکی (متوفی: ۱۹۶۶) در ضمن معرفی ناحیه «کردیان»، درباره کردوان می‌گوید:

ظاهراً کردوان که حدود دوازده کیلومتری جنوب لاهیج (لیزان قدیم) قرار دارد (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۹۴).

و به گزارش همو، لیزان بخشی از شروان بوده (همان: ۱۴۵) و به نوشته دهخدا در لغت‌نامه هم‌اکنون در آذربایجان است.

روستای «کردیان» مطابق با «کردیوان» (جایگاه کردان) است^{۲۰} که در پایین دست رود گردمان^{۲۱} واقع است (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۴۵).

این ناحیه در دست شاخه کوچکی از خاندان حاکمی بود که در دوره ابوطاهر یزید اهمیت یافتند. ابوطاهر یزید از حاکمان لیزان بود که با شکست علی بن هشتم در ۳۰۵ ق بر شروان تسلط یافت و در ۳۰۶ شهر یزیدیّه را در شروان بنا نهاد^{۲۲} (همان: ۵۰). تا روی کار آمدن ابوطاهر، لیزان جزئی از شروان متحد بود؛ اما امیرانی که اختصاصاً انتخاب می‌شدند، آنجا را اداره می‌کردند (همان: ۱۴۵).

این اطلاعات درباره «کردوان، کردیان» حدس ما را که «کردوانی» به منطقه زندگی قطران نزدیک بوده است، تأیید می‌کند.

۴. نتیجه

نتیجه سخن آنکه کردوانی، جامه یا پارچه‌ای بوده است ضخیم که برای صاف کردن شراب، بستن زخم و دوختن خیمه یا سراپرده و نیز در تن‌پوش جنگی به کار می‌رفته است. چنان‌که از شواهد برمی‌آید حسن این جامه در ضخامت و دوام و مقاومت آن است. کردوانی، دارای انواعی بوده و نوعی از آن چندان بهایی نداشته است. بی‌قیمتی این پارچه/جامه، از تقابل آن با پارچه‌هایی چون مقراضی و سقلاطون در شعر قطران و عباراتی چون عبارت مذکور از ذهبی برمی‌آید؛ آن را به تیرگی رنگ هم توصیف کرده‌اند. نوع گران‌بها و منقش آن، از جمله اقمشه خزانه‌ها بوده و در کنار پارچه‌های گران‌بهای چون دیبای ملکی، ارمنی و ...، از آن نام برده می‌شود و گاه از نوع منقوش کردوانی سخن گفته‌اند که در پارچه‌های گران‌بها برای آراستگی آن پارچه استفاده می‌شده است. بیشترین منابع عربی، بر فارسی بودن کردوانی تأکید دارند. این کلمه را در منابع نخستین با صورت گردوانی و غالباً چون پیوسته‌ای به قردمانی آورده‌اند و احتمال می‌رود که آن با «قردمانی: گردمانی» دو صورت متفاوت یک کلمه باشند؛ اما شناخت اصل واژه نیازمند پژوهش‌های زبان‌شناختی دیگری است.

واژه کردوانی، به غیر از شعر قطران در جای دیگری ملاحظه نشد؛ این موضوع می‌تواند به دو دلیل باشد: نخست آنکه قطران، این کلمه را در منابع عربی دیده و آموخته است (نشانه‌های عربی‌خوانی و عربی‌دانی قطران را در شعر او فراوان می‌بینیم)؛ و دیگر آنکه این کلمه در حوزه زیستی و فرهنگی قطران و ممدوحانش شایع بوده است که البته چندان هم دور از واقعیت نیست؛ چراکه انواعی از منسوجات در شعر قطران آمده است که در زیستگاه وی وجود داشته یا آنها را از کشورهای همسایه بدانجا می‌آورده‌اند. این پارچه در ارمینیه و اران و در کردوان بافته و تولید می‌شده و به همین دلیل در شعر قطران تبریزی راه یافته است.

پی‌نوشت

۱. بار دیگر در بیتی از قطران (نسخه‌های «مل» و «م») آمده است:
باغ چون شهر است و هستش لاله و شمشاد بار
شهر چون باغ است و هستش مذهب و منسوج بر
(قطران، ش ۵۲۸۵: ۱۵۵/۲ و ش ۲۹۷۷: ۱۰۹)
۲. این بیت در دیوان چاپ نخجوانی به صورت
بیم از آن کو مذهب منسوخ بخشد خلق را
هیچ شاهی نیست بخشنده حصیر و بوریا
آمده است و برای مصحح مبهم بوده است. ما آن را با توجه به نسخه‌های «ن» (قطران، بی‌تا: ۷۰) و «ع» (قطران، ۱۳۳۶: ۲) تصحیح کردیم.
۳. «مُذْهَب» در این معنی (پارچه زربافت) در *نعت‌نامه* دهخدا نیامده است.
۴. جنس «مقراضی» مشخص نیست (← نظامی عروضی، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۴، یادداشت محمد قزوینی در پاورقی)؛ اما «سقلاطون» پارچه ابریشمی است (← *حدود/عالم*، ۱۳۶۲: ۱۴۰). سقلاطون از جامه‌هایی است که آن را در تبریز هم فراهم می‌آورده‌اند (← الحموی، ۱۹۹۵: ۱۳/۲).
۵. در متن چاپی: «باغ عبهر» (؟). ضبط متن برابر است با «مل» (قطران، قرن ۱۳: ۲۳۸)، «ک» (قطران، ۱۲۸۴: ۱۵۰)، «ن» (قطران، بی‌تا: ۱۱).
۶. در متن چاپ نخجوانی: «شنگرفی حلل» (؟). ضبط متن برابر است با «م» (قطران، ۱۲۶۹: ۱۶۹).
۷. برای آگاهی بیشتر درباره «بارانی» و شواهد آن، ← کاظمیان، ۱۳۷۱.
۸. می‌توان احتمال داد که کاتبان بی‌توجه به معنی «بارانی»، آن را از مقوله تکرار قافیه پنداشته و بیت را حذف کرده‌اند.
۹. «ع» (قطران، ۱۳۳۶: ۱۶۳)، «م» (قطران، ۱۲۶۹: ۱۵۹). مسمط؛ متن با توجه به معنی.
۱۰. ما آنها را از نسخه «د» (قطران، ۱۲۶۲: ۲۰۸) آوردیم. درباره این جامه‌ها، در مقاله‌ای به تفصیل سخن خواهیم گفت.
۱۱. نو ایدر ؟.

۱۲. این بیت در نسخه «ص» (قطران، برگ ۴) با صورت متفاوتی آمده است: ص: حرخ کرد و این؛ متن تصحیح قیاسی است. در «ص» به جای «مقراضی»، «بقراطی» (!) آمده است.

۱۳. در ضمن مقاله‌ای با عنوان «واژه‌های پارسی در زبان تازی» (۱۳۵۴: ۳۸۷)، «کردمانی» در معنای «گردمنش = شایسته و درخور گردان و نام جنگ‌افزار از قبیل زره و خود و غیره» آمده است.

۱۴. نیز در تعریف «الْقُرْدُمَانِيَّةُ» آورده‌اند: «قَبَاةٌ مَخْشُوَةٌ يَتَّخِذُ لِلْحَرْبِ» (قبایی آکنده که برای رزم به کار برده می‌شود) (جوهری، ۱۴۰۴: ۲۰۰۹/۵ و ابن منظور، بی‌تا: ۴۷۵/۱۲)؛ همچنین در معنی مغفر یا کلاه‌خود: «الْمِغْفَرُ، أَوْ الْبَيْضَةُ إِذَا كَانَ لَهَا مِغْفَرٌ» (الفیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۳۱/۴). در کتاب المنمق فی أخبار قریش (تألیف در قرن سوم هجری) هم «مغفر کردمانی» آمده است و در پاورقی «قُرْدُمَانِيَّةُ» این توضیح آمده است:

فی الأصل: جرجمانی... و القردمان بالفارسية أصل الحديد و ما يعمل منه و قيل إنه بلد يعمل فيه الحديد (در اصل: جرجمانی... و «قُرْدُمَان» در اصل فارسی است و به معنای آهن و آنچه از آن ساخته می‌شود یا شهری که در آنجا آهن تولید می‌کرده‌اند) (ابن حبیب، ۱۹۸۵: ۴۱۲؛ نیز ← ابن منظور، بی‌تا: ۴۷۵/۱۲ و زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۶۵/۱۷).

۱۵. زبیدی هم اصل آن را فارسی («کَرْدَمَانَه») دانسته است (۱۴۱۴: ۱۷/ذیل «کردم»). در فرهنگ‌های فارسی و متون عربی، کردمانه در معنای نوعی گیاه (دانه مورد) است که با صورت‌های مختلفی آمده است: «زبیدی بی ذکر هیچ منبعی نوشته است که «قُرْدُمَانِيَّةُ» را رومی یا نبطی هم گفته‌اند (۱۴۱۴: ۵۶۵/۱۷). همو به نقل از جوهری، فارسی آن را «کَبَر» دانسته است (همان). در الصّاح جوهری درباره «الْقُرْدُمَانِيَّةُ» آمده است:

۱۶. کَرْدَمَانَه «لغت‌نامه»، «کَرْدَمَان/کَرْدَمَانَه» که مردم به‌خطا آن را «کردمان» می‌نامند و کردمان نوعی زیره است (← الإشبیلی، ۱۹۹۵: ۳۱۱/۱).

معرّب که اصلش فارسی است و به رومی و نبطی آن را کَبَر می‌گویند (جوهری، ۱۴۰۴: ۲۰۰۹/۵).

۱۷. ازهری ذیل «کردم» آورده است:

قال شمر: فيما قرأت بخطه: القردمانية (۲۰۰۱: ۳۰۵/۹).

فیروزآبادی و زبیدی «الْقُرْدُمَانِيَّةُ» و نیز «الْقُرْدُمَانِيَّةُ» [به نقل از نسخه‌های صحاح] را در معنی کَرَوِيَا (زیره رومی) و متفاوت با معنای «الْقُرْدُمَانِيَّةُ» (قبای آکنده برای جنگ) دانسته‌اند (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۳۱/۴ و زبیدی، ۱۴۱۴: ۵۶۵/۱۷). جوهری یکی از معانی «الْقُرْدُمَانِيَّةُ» را کَرَوِيَا آورده است (۱۴۰۴: ۲۰۰۹/۵). در ضمن مقاله‌ای درباره واژه‌های تقویم/الادویه، واژه «کردمانا» در معنای کَرَوِيَا دشتی، سریانی دانسته شده است (محقق، ۱۳۷۹: ۲۳).

۱۸. در الأنساب سمعانی، «قُرْدُوَانِيَّةُ» منسوب به «قردوان» آمده است (۱۹۷۹: ۳۶۸)، بی آنکه درباره کلمه «قردوان» توضیحی بیفزاید و ظاهراً قردوان برای سمعانی ناشناخته بوده است؛ نیز درباره افراد دیگری با نسبت قُرْدُوَانِيَّةُ ← الذّهبی، ۱۹۹۰: ۳۹۷/۱۱. در کتاب تنکوشا، با مؤلفی ناشناخته، آنجا که «درجه هژدهم برج قوس» سخن به میان می‌آید، از قردوانی نام برده شده است:

ادب فارسی، سال ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹، شماره پیاپی ۵۳/ ۲۵

بعضی کتان می‌ریسند و بعضی گلیم می‌بافند و بعضی قردوانی (۱۳۸۴: ۹۳).

۱۹. بیت لبید (شاعر روزگار جاهلی) چنین است:

فَخَمَّةٌ ذُقْرَاءُ تُرْتَى بِالْعُرَى
قُرْدَمَانِيًّا وَ تَرَكَأ كَالْبِصَلِ

درباره این بیت و توضیح آن ← الشیبانی، ۱۹۷۵: ۱۱۵/۳.

۲۰. مینورسکی در روایت تاریخ روزگار ابوطاهر یزید، از یکی از نوادگان او با نام ابوالهیثم بن احمد نام می‌برد که پس از مرگ، جسدش را به «کردیان» بردند (۱۳۷۵: ۵۲). گفتنی است که در منابع تاریخی، به وجود کردها در ارژان اشاره شده است (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۳۶).

اسامی روستای کردوان و کردماتی در شهرستان اسماعیلی، کردخانی در شبه‌جزیره آبشوران و شهرستان کردمیر در جمهوری آذربایجان، بر سکونت کردها در آن مناطق دلالت دارد (حسین‌اف، ۱۳۸۷: ۴۹).

۲۱. رودخانه «گردمان» همان است که خاقانی شروانی آن را با رود دجله سنجیده است:

هم خلیفه‌ی مصر و بغداد است و هم فیض کفش

دجله از سعدون و نیل از گردمان انگیخته

(۱۳۸۲: ۳۹۷)

۲۲. درباره سلسله شاهان یزیدی ← باسورث، ۱۳۸۱: ۲۷۹-۲۸۳.

سپاسگزاری

از استاد دکتر محمود عابدی که این مقاله با نگاه ایشان صورتی دیگر یافت، سپاسگزاری می‌کنم.

منابع

ابن ابی أصیبه (۲۰۰۱)، *عیون الأنباء فی طبقات الأئمة*، طبعة عامر التّجار، القاهرة، الهيئة المصریة العامّة للكتاب.

ابن انباری (۱۴۲۴)، *الزاهر فی معانی کلمات الناس*، چاپ یحیی مراد، بیروت، دار الکتب العلمیة.

_____ (بی‌تا)، *شرح القصائد السبع الطوال*، طبعة عبدالسلام محمد هارون، بی‌جا، دارالمعارف.

ابن حبیب، محمد (۱۹۸۵)، *المنمّق فی أخبار قریش*، طبعة خورشید احمد فارق، بیروت، عالم الکتب.

ابن درید (۱۹۸۷)، *جمهرة اللّغة*، بیروت، دار العلم للملایین.

ابن سیده (۲۰۰۰)، *المحکم و المحيط الأعظم*، طبعة عبدالحمید هندای، ج ۶، بیروت، دارالکتب العلمیة.

ابن عساکر (۱۴۱۵)، *تاریخ مدینة دمشق*، طبعة علی شیری، الجزء السادس و الستون، بیروت، دارالفکر.

ابن فقیه (۱۳۴۹)، *مختصر البلدان*، ترجمه مسعود ح، تهران، بنیاد فرهنگی ایران.

ابن قوطی، عبدالرزاق (۱۳۸۴)، *کتاب الحوادث*، طبعة بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام رئوف، قم،

رشید.

- ابن قتیبه (۱۹۹۶)، *أدب الکتاب*، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسه الرسالة.
- _____ (۱۹۴۹)، *المعانی الکبیر*، الهند، دائرة المعارف العثمانية.
- ابن مسکویه (۲۰۰۳)، *تجارب الأمم وتعاقب الهمم*، طبعة حسن سید کسروی، ج ۵، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ابن منظور (بی تا)، *لسان العرب*، ج ۱۲، بیروت، دارالفکر.
- الأزهری (۲۰۰۱)، *تهذیب اللغة*. علق علیها عمر سلامی و عبدالکریم حامد، ج ۹، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- الإشبیلی (۱۹۹۵)، *عمدة الطیب فی معرفة التّبات*، طبعة محمد العربی الخطابی، ج ۱، بیروت، دار الغرب الإسلامی.
- اصطخری (۱۹۲۷)، *المسالك والممالک*، لیدن، بریل.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱)، *سلسله های اسلامی جدید راهنمای گاه شماری و تبارشناسی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).
- تمیمی مقدسی (۱۹۹۹)، *مادة البقاء فی إصلاح فساد الهواء و التحرّز من ضرر الأوباء*، طبعة یحیی شقار، القاهرة، معهد المخطوطات العربیة.
- تَنکُوْشَا (۱۳۸۴)، به ضمیمه مدخل منظوم از عبدالجبار خجندی، چاپ رحیم رضازاده ملک، تهران، میراث مکتوب.
- الجبّوری، یحیی (۱۹۸۹)، *الملابس العربیة فی الشعر الجاهلی*، بیروت، دارالغرب الإسلامی.
- الجوالیقی (۱۹۹۰)، *المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم*، طبعة ف. عبدالرحیم، بیروت، دارالقلم.
- جوهری (۱۴۰۴)، *الصّحاح*، ج ۵، بیروت، دارالعلم للملایین.
- حدود العالم من المشرق إلى المغرب (۱۳۶۲)، چاپ منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
- حسین اف، وصال (۱۳۸۷)، «مردم‌شناسی سرزمین اران در آستانه ورود اسلام»، *سخن تاریخ*، ش ۳، ص ۴۳-۵۵.
- الحموی (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، ج ۲، بیروت، دارصادر.
- خاقانی شروانی (۱۳۸۲)، *دیوان*، چاپ ضیاء الدین سجّادی، تهران، زوّار.
- خفاجی (۱۴۱۸)، *شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من التّخیل*، طبعة محمد کشّاش، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- الدّهبی (۱۹۹۰)، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام*، طبعة عمر عبدالسلام تدمری، ج ۱۱، بیروت، دارالکتب العربی.
- _____ (۱۹۹۱)، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام*، طبعة عمر عبدالسلام تدمری، ج ۲۱، بیروت، دارالکتب العربی.
- زبیدی (۱۴۱۴)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، طبعة علی شیری، ج ۱۷، بیروت، دارالفکر.
- سمعانی (۱۹۷۹)، *الأنساب*، طبعة عبدالرحمن بن یحیی، حیدرآباد، دائرة المعارف العثمانیة.

ادب فارسی، سال ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹، شماره پیاپی ۲۵/ ۵۵

الشیبانی (۱۳۹۵/۱۹۷۵)، کتاب *الجیم*، طبعه عبدالکریم العزباوی، القاهرة، الهيئة العامة لشئون المطابع الأميرية.

فراهیدی (۱۴۱۰)، کتاب *العین*، طبعه مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، مؤسسه دارالهجرة.

الفیروزآبادی (۱۴۱۵)، *القاموس المحيط*، ج ۴، بیروت، دارالکتب العلمیة.

قطران (۱۳۶۲)، *دیوان*، چاپ محمد نخجوانی، تهران، ققنوس.

_____ (حدود ۱۰۵۲-۱۰۷۸ق)، *دیوان*، نسخه خطی بقعه شیخ صفی («ص»)، ش ۳۲۲، سن پترزبورگ، کتابخانه سالتیکوف شدرین.

_____ (بی تا)، *دیوان*، نسخه خطی، ش ۱۳۴، متعلق به حاجی حسین نخجوانی («ن»)، تبریز، کتابخانه ملی.

_____ (۱۳۳۶ق)، *دیوان*، نسخه خطی، ش ۶۵۰۲۷، به کتابت عبرت نایینی («ع»)، تهران، کتابخانه مجلس.

_____ (قرن ۱۳ق)، *دیوان*، نسخه خطی، ش ۵۲۸۵ («مل»)، تهران، کتابخانه ملک.

_____ (۱۲۶۹ یا ۱۲۷۲ق)، *دیوان*، نسخه خطی، ش ۲۹۷۷ («م»)، تهران، کتابخانه ملی.

_____ (۱۲۸۴ق)، *دیوان*، نسخه خطی، ش ۳۲۲۴۶ («ک»)، تهران، کتابخانه ملی.

_____ (۱۲۶۲ق)، *دیوان*، نسخه خطی، ش ۳۲۸۳ («د»)، تهران، مرکز اسناد و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

کاظمیان، سروش (۱۳۷۱)، «بارانی، تحفه‌ای ایرانی»، *ادبستان فرهنگ و هنر*، ش ۳۹، ص ۵۰-۵۱.

لبید بن ربیعہ (۱۹۶۲)، شرح *دیوان لبید بن ربیعہ العامری*، طبعه احسان عباس، الكويت، التراث العربی.

محقق، مهدی (۱۳۷۹)، «واژه‌های فارسی در کتاب *تقویم‌الادویه حبیش بن ابراهیم تغلیسی*»، نامه فرهنگستان، ش ۱۵، ص ۸-۲۸.

مقربزی (۱۴۱۶)، *إتعاظ الحنفا بأخبار الأئمة الفاطميين الخلفاء*، طبعه محمد حلمی محمد احمد، ج ۲، القاهرة، لجنة إحياء التراث الإسلامي.

_____ (۲۰۰۴)، *المواعظ والاعتبار في ذكر الخطط والآثار*، طبعه أيمن فؤاد سید، لندن، مؤسسه الفرقان للتراث الإسلامي.

مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۵)، *تاریخ شروان و دربند*، ترجمه محسن خادم، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.

نظامی عروضی (۱۳۸۰)، *چهار مقاله*، چاپ محمد قزوینی و محمد معین، تهران، امیرکبیر.

«واژه‌های پارسی در زبان تازی» (۱۳۵۴)، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران*، سال ۲۲، ش ۳ و ۴، ص ۳۶۵-۳۹.